



## مارکسیسم

مارکسیسم یک نظریه اجتماعی، یک **جهان‌بینی**، یک ایدئولوژی، یک مکتب فلسفی است که توسط **کارل مارکس**، فیلسوف و انقلابی آلمانی در اواخر **قرن نوزدهم** ساخته شد. اسلیم مارکسیسم آن طور که در «مانیفست کمونیست» بیان شده است بر این باور استوار است که تاریخ جوامع تاکنون تاریخ مبارزه طبقاتی بوده است و در دنیای حاضر دو طبقه، **بورژوازی** و **پرولتاریا** وجود دارند که کشاکش این دو تاریخ را رقم خواهد زد.

### فهرست منبرجات

- ۱ - [جهان‌بین در نگاه مارکسیست](#)
- ۲ - [عدم همسانی مارکسیسم با مارکس](#)
- ۳ - [شاخه‌های مارکسیسم](#)
- ۴ - [خلاصه‌ای از زندگی کارل مارکس](#)
  - ۴.۱ - [بازشناسی اندیشه‌های مارکس](#)
    - ۴.۱.۱ - [روحیه انقلابی مارکس](#)
  - ۵ - [تقسیم مارکس از جامعه بشری](#)
    - ۵.۱ - [کمون اولیه](#)
    - ۵.۲ - [جامعه‌ی بردداری](#)
    - ۵.۳ - [جامعه‌ی فئودالی](#)
    - ۵.۴ - [جامعه‌ی سرمایه‌داری](#)
  - ۶ - [پیش‌بینی‌های مارکس](#)
    - ۶.۱ - [واقعیت‌های جامعه مارکسیستی](#)
  - ۷ - [منبع](#)

### جهان‌بین در نگاه مارکسیست

مارکسیست‌ها مجموع جهان‌بین را به ۲ گروه تقسیم می‌کنند و می‌گویند یا استثمارگر هستند یا استثمار شده، می‌گویند تاریخ چیزی جز محصول مبارزه طبقاتی بین انسان‌های استثمارگر و استثمار شده نیست، یعنی عده‌ای منافع اقتصادی‌شان ایجاب می‌کند که در همان مرحله بمانند و مخالف پیشرفت ابزار تولیدند (گروه حاکم استثمارگر) و یک عده خواهان رشد و ترقی ابزار تولید و خلاصی از این وضع هستند (گروه استثمار شده) که این دوباره هم درگیر و مبارزه‌ای به وجود می‌آید که منجر به یک نظام جدید (جامعه جدید) می‌شود که در آن **جامعه** جدید علاوه بر ابزار تولید و منافع اقتصادی، آداب و رسوم و فرهنگ و **مذهب** و افکار و اندیشه در یک کلام همه چیز نسبت به جامعه قبلی تغییر می‌کند و بعد از مدتی دوباره این نظام جدید با مبارزه و درگیری که در خودش عامل ایجاد آن است می‌دهد به نظام دیگری تبدیل می‌شود.

مارکسیسم آموزش رهایی طبقه‌ی کارگر از دست سرمایه‌داری است. (**مالکیت خصوصی** و سرمایه‌داری عامل بدبختی مردم و کارگران است و باید با یک **انقلاب** از بین برود). **مارکس** خودش مارکسیسم نبوده یعنی اینکه مارکسیسم بعدها بوسیله‌ی طرفداران او طرح‌ریزی شده است که معتقدند افکار و نظریات مارکس یک راه و روشی را برای نجات کارگران دست کرده است.

### عدم همسانی مارکسیسم با مارکس

مارکسیسم هر چند با اندیشه‌ی مارکس پیوند دارد ولی با آن یکسان نیست و از جمله دلایل آن می‌تواند:

۱. فکر و اندیشه‌ی مارکس دارای یک شکل منظم نبوده است زیرا وقتی با واقعیت روبرو می‌شده است مشاهده می‌کند که مطلبی را که بیان داشته دارای اشکالاتی است و در راستای حل آن یکسری تغییر جهت‌هایی در اندیشه‌هایش روی می‌دهد.
۲. افکار و نوشته‌هایش خصوصیت ناتمام داشته یعنی مارکس خود در زمان حیاتش اقدام به نوشتن نظام‌مند افکار و اندیشه‌هایش انجام نداده است مثلاً جلد اول و دوم کاپیتال (سرمایه) را انگلس از روی یادداشت‌های او جمع‌آوری و منتشر کرده است.
۳. به دلیل از بین رفتن سرمایه‌داری و شکل‌نگرفتن اجتماع و نظام سوسیالیستی و سپس کمونیستی منطبق بر روالی که او پیش‌بینی کرده بود.
۴. کنار آمدن طبقه‌ی کارگر با طبقه‌ی سرمایه‌دار و عدم وقوع انقلاب کارگری در سطح **اروپا**.

### شاخه‌های مارکسیسم

پيامد عدم تحقق پيش بينی های مارکس منجر به اين شد که در طول زمان در مورد اندیشه مارکس ديگه های مختلفی مطرح شود و مارکسیسم به سه شاخه اصلی تقسیم می شود که هر کدام از اين سه شاخه به شاخه های گوناگونی تقسیم می شوند:

۱. **مارکسیسم او مانيسم** (عقلگرا) که خود به دو شاخه **مارکسیسم فلسفی** و مکتب فرانکفورت تقسیم می شود.
۲. **مارکسیسم کلاسیک** (ارتکس) که خود به دو شاخه **مارکسیسم سوسیال دموکرات** و **مارکسیسم لنینیسم** تقسیم می شود.
۳. **مارکسیسم سلختارگرا**.

امروزه در دنیا مراکز وجود دارد بنام مراکز مارکس شناسی. {در انگلستان نه مرکز - در آمریکا هشت مرکز - در فرانسه شانزده مرکز - در ایتالیا هفت و در ژاپن چهار مرکز} و جالب اینجاست که در **روسیه** و کشورهای وابسته به شوروی اثری از چنین مراکز دیده نمی شود.

## خلاصه ای از زندگی کارل مارکس

مارکس در **سال ۱۸۱۸** در **آلمان** متولد شد و پدر و مادرش یهودی بودند. پدرش در همان سال تولد مارکس به **دین مسیح** گروید و با این وجود مارکس نه تنها به **یهودیت** بلکه به دین های دیگر هم اعتقاد پیدا نمی کند و دارای اندیشه ماتریالیستی در زمینه **جهان خلقت** بود. به **ادبیات** و **موسیقی** و **شعر** علاقه داشته و از طبقه مرفه جامعه بوده است. پدرش وکیل دادگستری بود. در هجده سالگی مارکس جوان را به دانشکده حقوق فرستاد تا نام نویسی کند اما او این کار را نپذیرفت (گویا که تحصیلات دانشگاهی ندارد). در هجده سالگی پنهانی با دختری بنام ژنی نامزد می کند و در سن بیست و پنج سالگی با او **ازدواج** می کند و به **پاریس** می رود و در آنجا با انگلس که فرزند یک تاجر ثروتمند آلمانی بود آشنا می شود و عقاید اقتصادی خود را از تجربیاتی که انگلس داشت می گیرد. در پاریس انقلاب های ۱۸۴۸ را از نزدیک دنبال می کند. اما پس از شکست و سرکوب انقلابها در سال ۱۸۴۹ به **لندن** می رود و تا آخر عمر در آنجا می ماند. سال های بین ۱۸۵۰ تا ۱۸۶۰ دوران فقر شدید مارکس بود. او در این ایام به دلیل اشتغال زیاد به امر مطالعه و تحقیق پیرامون موضوع کارگران و سرمایه داران قادر به اشتغال تمام وقت و گاهی پاره وقت نبوده است و این امر باعث می شود که چند فرزندش به دلیل **فقر** و بیماری از دست بدهد. (تمام سعی او این بود که راهی برای نجات کارگران از فقر و بدبختی پیدا کند و شعارش این بود که کارگران دنیا متحد شوید). وی سرانجام در سال ۱۸۸۳ به علت مرض **سرطان** از دنیا رفت.

## ← باز شناسی اندیشه های مارکس

کارل مارکس در افکار و اندیشه هایش از چندین متفکر قبل از خود تاثیر پذیرفته و از نظرات آنها در بیان دیگه های خود استفاده نموده است به عبارت دیگر می توان گفت که وی با جمع نمودن و در کنار هم قرار دادن و نظام دادن به اندیشه های متفکرین قبل از خود به برخی سوالات پاسخ علمی تاریخی داده است. از جمله موثرترین اندیشمندان می توان به: ۱. **هگل** ۲. **برودون** ۳. **فونر باخ** ۴. **کانت**؛ اشاره کرد.

با نگاهی بر منطق ارسطویی، **ارسطو** معتقد است که هرگز هیچ دو چیز متضاد با هم، در کنار جمع نمی شوند. مثلاً: هر وقت شب است دیگر روز نیست و برعکس. هگل در تشریح این مطلب با تفاوت نهادن بر مبحث تضاد و متناقض، قانونی با عنوان دیالکتیک ارائه داد. این قانون می گوید که هر شینی یا ماده ای که به وجود می آید، پس از جندی از اثر وجود آن ضد خودش را می سازد (یعنی دو چیز متضاد در مقطعی در کنار هم) و بعد از مدتی این دو به دلیل ماهیت متضاد با هم **تعارض** پیدا می کنند و منجر به یک چیز جدیدی می شود و این فرایند را به صورت (تز - آنتی تز - سنتز) معرفی می نماید و معتقد است این فرایند اسلح حرکت بوده و جنبه تکاملی و پیشرفت دارد و جبری است. پرودون اندیشه **ماتریالیسم** را مطرح می کند. (برای پدیده های طبیعت علت مادی جست وجو می کند یعنی اینکه هیچ روح یا خدایی برای حرکت تاریخ و جهان وجود ندارد). «فونر باخ» می گوید مبنای تاریخ اقتصاد است (منافع اقتصادی باعث مبارزه می شود و تاریخ را به حرکت در می آورد). کانت آزادی خواهی را مطرح می کند و می گوید هر کس باید آزادی خود را محدود به آزادی دیگران ببیند.

## ← روحیه انقلابی مارکس

کارل مارکس افکار و روحیه انقلابی داشته است و هر چیزی را که با انقلاب سازگاری داشته مورد پذیرش قرار داده و هر چیزی که با انقلاب تضاد داشته ام از اینکه خوب یا بد بوده رد می کرد. به همین دلیل از هگل دیالکتیک را می پذیرد چون انقلاب را موجه می سازد مثلاً با ایجاد طبقه سرمایه داری (تز) در روند تاریخ باعث ایجاد طبقه کارگر شده (آنتی تز) و پس از جندی تضاد بین این دو (حاصل استثمار کارگر توسط سرمایه دار بوده) باعث انقلاب و وقوع جامعه سوسیالیستی (سنتز) می شود. اگر ماتریالیسم را از پرودون می پذیرد به این دلیل است که کسانی که به **دین** یا **خدا** اعتقاد دارند توانایی خود را نشناخته و مردمی نادان و فرومایه و توجیهگر شرایط اجتماعی و اقتصادی خود هستند (مثلاً آن را دست تقدیر می دانند و حرکتی در جهت رفع آن نمی کنند). به همین جهت چون آگاهی ندارند خاصیت انقلابی هم ندارند و نمی توانند انقلاب کنند (از دین مسیحیت به دلیل اینکه مردم را به صبر در برابر سختی ها و بدبختی ها دعوت می کند انتقاد می کند).

در مورد پیدایش انسان طرفدار **سرسخت نظریه تکامل داروین** است. اگر نظریه اقتصاد فونر باخ را می پذیرد می خواهد بگوید که به خاطر منافع اقتصادی است که گروهی دیگر را استثمار می کند و طبقات اجتماعی درون جامعه ایجاد می شوند و حتی همه جنگها را ناشی از منافع اقتصادی می داند.

او معتقد است که باید **مالکیت خصوصی** و نظام طبقاتی را از بین ببریم تا **ظلم** و **جنگ** نیر از بین برود.

اگر آزادی خواهی کانت را می پذیرد آن را برای جامعه کمونیستی می خواهد. (جامه بدون دولت و نظارت حکومت - جامعه کمونیستی مدینه فاضله اندیشه ای او است). شیوه تولید:

شیوه تولید یعنی مجموع نیروی تولید + روابط تولید.

نیروی تولید یعنی ابزار تولید (دست و بازو و سنگ و فلز و چرخ در عصر کشاورزی تا دستگاه صنعتی و... در عصر صنعتی شدن) و کارگر (انسانی که روی آن ابزار با تجربه ای که دارد کار می کند خواه دهقان باشد که روی زمین کار کند یا کارگر باشد که با ماشین آلات صنعتی کار کند).

روابط تولید یعنی نحوه مالکیت فرد بر ابزار تولید، که می تواند خصوصی یا اجتماعی باشد. (رابطه سرمایه دار و کارگر)

وقتی که نیروی تولید به حد معینی از رشد رسید با روابط تولید تضاد ایجاد می شود و در نتیجه تضاد داخلی باعث حرکت (اعتراض سپس **انقلاب**) می شود و جامعه قبلی تبدیل به یک جامعه جدید با ویژگی های متفاوت از قبل می شود.

## تقسیم مارکس از جامعه بشری

مارکس جامعه بشری را به پنج دوره تقسیم می کند:

← کمون اولیه

ابتدا مالکیت بر ابزار تولید، عمومی بوده و هیچ کسی مالک چیزی نبوده است و هر چه بوده برای همه بوده اعم از سنگ و چوب و میوه و ... ولی بعد از مدتی با رشد ابزار تولید (از سنگ تبدیل به آهن) و پیدایش نیزه و تیر و کمان و ... عده‌ای از افراد مالک این ابزارها می‌شوند و در نتیجه **مالکیت عمومی** (اجتماعی) تبدیل به مالکیت خصوصی می‌شود و این امکان فراهم می‌شود که هر کدام تک تک و جداگانه به شکار روند. در نتیجه می‌توانستند چندین برابر احتیاجات مورد نیاز خود را تأمین کنند. پس از آن مدتی بعد افرادی پیدا می‌شوند که از لحاظ فکری و جسمی قوی‌تر بوده و عده دیگری از افراد را به کار و داشته و استثمار می‌کنند. و جامعه یک دست تبدیل به جامعه بردماری می‌شود.

#### ← جامعه‌ی بردماری

صاحب برده می‌تواند او را مانند یک حیوان بخرد یا بفروشد.

در این دوره با توجه به اهلی کردن حیوانات گله‌داری و دامداری بوجود آمد. بعد از مدتی به دلیل کمبود علوفه برای حیوانات و حبوبت برای خود مجبور می‌شوند شیوه قدیم را ترک گفته و به دنبال ابزار تولید جدیدی برای تأمین نیازهای خود باشند. در نتیجه با رشد ابزار تولید مانند خیش و داس و گاوآهن و ... کار بر روی زمین میسر می‌شود و منجر به پیدایش **نظام فئودالی** (ارباب - رعیت) می‌شود.

#### ← جامعه‌ی فئودالی

در این دوره ارباب و رعیت بوجود آمد (دهقان روی زمین کار می‌کرد).

بعد از مدتی عده‌ای از افراد کیسه‌ای را به پشت خود یا اسب خود می‌انداختند و به دنبال آنچه که ندارند و مبادله با آنچه که زیاد دارند به این طرف و آنطرف می‌رفتند و به این ترتیب پیله‌وری و **تجارت** اختراع شد (پول هم همین موقع اختراع شد). در نتیجه وسایل و ابزارهایی برای راحتی مبادله مانند چرخ و گاری و ... اختراع شد و مراکز تولید بوجود آمد که تجارت و مبادله در آنجا صورت می‌گرفت که کم کم با وسعتی که پیدا کردند تبدیل به شهر شدند و تشکیلات شهری روز به روز برای زندگی راحت و جمع‌آوری ثروت و اعمال قدرت مناسب‌تر می‌شد تا آنجا که علاوه بر بازرگانان و صنعتگران - صاحبان اراضی و املاک هم رو به سوی شهرها می‌آوردند و از طرف دیگر با توسعه‌ی وسائل کشاورزی مانند تراکتور و ... دیگر احتیاجی نبود که مثلاً ۱۰ نفر روی یک زمین کار کنند یک نفر بهتر و سریع‌تر از آنان می‌توانست کاری را انجام دهد. در نتیجه عده‌ای بی‌کار شدند و هجوم به سوی شهرها بردند و پیشه‌وری (آهنگری) را آغاز کردند در نتیجه جامعه تبدیل به سرمایه‌داری (بورژوازی) شد.

#### ← جامعه‌ی سرمایه‌داری

با وقوع **انقلاب صنعتی** که به پیدایش ماشین بخار و نخ‌ریسی انجامید باعث رونق شهر و توسعه و تسلط صنایع ماشینی و کارخانجات بزرگ شد. در برابر به جای کارگاه‌های کوچک با تعداد کمی کارگر - تعداد زیادی کارگر استخدام می‌کرد و مزد می‌پرداخت و صنعت بیش از گذشته احتیاج به کارگر داشت. چون کالاها را بهتر و ارزان‌تر از قدیم می‌ساختند - پیشه‌وران را از بین بردند و باعث شدند که میلیون‌ها کارگر کارخانه‌های بزرگ گردهم آیند.

مارکس در اینجا بحثی را با عنوان «ارزش اضافی» مطرح می‌کند و به توضیح آن می‌پردازد:

۱. کارفرما منت کار را افزایش می‌دهد بدون افزایش حقوق. مثلاً: کارگر به جای ۸ ساعت ۱۰ ساعت ۱۲ یا ساعت کار می‌کند و این سود کار اضافی را کارفرما - با عدم پرداخت دستمزد حقیقی یا عدم افزایش دستمزد از آن خود می‌کند.

۲. سرمایه‌دار کالایی را که کارگر روی آن کار کرده در بازار گران‌تر و با چند برابر قیمتی که برای آن خرج کرده می‌فروشد که مارکس آن را حق غصب شده کارگر می‌داند و باعث افزایش سرمایه‌ی کارفرما (سرمایه‌دار) می‌شود و در نتیجه این فشار و بی‌عدالتی کارگران را از خود بیگانه و شئی‌گونه می‌کند.

با رشد ابزار تولید (صنعتی شدن) یک نفر می‌توانست کار ۱۰ نفر را بهتر و بیشتر انجام دهد پس تولید زیاد می‌شود و در نتیجه عده بی‌کار و بی‌پول می‌شوند و مصرف کم می‌شود و در نتیجه قیمت‌ها کاهش پیدا می‌کند و سرمایه‌داران کوچک خود به خود از بین می‌روند (ورشکسته می‌شوند) و تنها سرمایه‌داران بزرگ می‌مانند که ناچارند بازارهای خارجی را برای کالاهایشان در دست بگیرند که مرحله **امپریالیسم** (آخرین مرحله سرمایه‌داران) است. با پر شدن بازارهای خارجی نظام سرمایه‌داری دچار تزلزل می‌شود. این اتفاق همراه با خود آگاهی رسیده کارگران نسبت به وضع **جامعه** و آنچه بین آنان و سرمایه‌داران بوده است منجر به اعتراض و انقلاب کارگران می‌شود و نظام سرمایه‌داری سقوط پیدا می‌کند. مارکس این آگاهی کارگران صنعتی (پرولتاریا) و انقلاب را جبری (یعنی در فرایند تاریخ اجتناب‌ناپذیر و حتمی می‌دانست ولی معتقد بود که انقلاب را باید با تحریکات و اقدامات سیاسی تقویت و رهبری کرد تا سریع‌تر به وقوع بپیوندد).

#### پیش‌بینی‌های مارکس

۱. در کشورهایی که به نهایت صنعتی رسیده‌اند این انقلاب یکباره و در یک زمان نزدیک اتفاق خواهد افتاد مانند: **انگلستان، آلمان، فرانسه و آمریکا**.
۲. در این مرحله کارگران با انقلابی که علیه سرمایه‌داری انجام داده‌اند دولتی مقتدر روی کار می‌آید تا از این انقلاب و دستاوردهای آن در مقابل دشمنان خارجی و داخلی محافظت کند. طبقه سرمایه‌داری از بین می‌رود و مالکیت خصوصی ابزار تولید به دست دولت موقت سوسیالیستی می‌رسد (کارخانه‌ها، مزارع، زمین و جنگل و ...).
۳. از بین بردن پول و بانک که وسیله‌ای برای استثمار است.
۴. بعد از انقلاب صنعتی کردن شدید جامعه به رهبری دولت سوسیالیستی و به کمک کارگران برای وفور نعمت اتفاق می‌افتد که از ویژگی‌های یک جامعه سوسیالیستی است. بعد از جامعه سوسیالیستی نوبت به مرحله جامعه کمونیستی می‌رسد که در آن اتفاق زیر رخ می‌دهد:
  ۱. تحلیل قوای دولت (مردم در این مرحله به چنان رشد و آگاهی رسیده‌اند که بدون نیاز به خشونت قواعد زندگی را رعایت کنند) اصول عشق و فداکاری برقرار خواهد شد.
  ۲. لغو تخصص که موجب تقسیم کار و برنگی می‌شود.
  ۳. بین المللی شدن کامل و عالم گیر شدن کمونیسم (جهانی شدن آن). با جنب کارگران و اتحاد آنها بر علیه سرمایه‌داران. و به دنبال آن یکسری عوامل فرعی نیز تغییر می‌کند از جمله:
    ۱. محو خانواده که اولین هسته مالکیت است و عاملی برای انتقال **ارث** از **پدر** به فرزند می‌باشد.
    ۲. با از بین رفتن خانواده زن را هم که در خانواده اسیر و برده مرد است، از اسارت رهایی و با کار کردن در کارخانه‌ها با مردها برابر می‌شود [!!!!!!] و مراقبت از فرزندان به عهده جامعه می‌باشد (مهد کودکها و ...).
    ۳. تحلیل خود به خودی دین و رهایی از آن پس از سرکوب آن در دوران سوسیالیسم، عموم مردم از حالت از خود بی‌گانگی بیرون می‌آیند و به قدرت و توانایی خود در **جامعه** پی می‌برند و در نتیجه همه آزاد و برابر و در رفاه زندگی می‌کنند.

#### ← واقعیت‌های جامعه مارکسیستی

اما آنچه که در واقعیت اتفاق افتاد: شعار کمونیست‌ها: از هر کس به اندازه امکاناتش و به هر کس به اندازه‌ی نیازش. با این شعار توانستند توده مردم را فریب دهند و دولت موقتی را که بعد از تزار در روسیه روی کار آمده بود را کنار بزنند. در واقع این انقلاب در کشوری رخ داد که بر خلاف پیش‌بینی مارکس صنعتی نبود بلکه کشوری در شرایط نیمه فئودالی قرار داشت بود و همچنین چین نیز دارای همین ویژگی (دهقانی) بود.

۱. این انقلاب در کشورهای رخ داد که دوران فئودالی را پشت سر می‌گذاشتند.
۲. در جامعه سوسیالیستی درست است که طبقه از بین رفت ولی طبقه جدیدی بوجود آمد بنام طبقه پرولتریا که نماینده آن **حزب کمونیست** بود که وحشیانه‌ترین سرکوب و دیکتاتوری را انجام می‌داد.
۳. اختلاف کارگر ساده و ماهر از بین نرفت چون این عین بی‌عدالتی است.
۴. مالکیت خصوصی از بین رفت ولی در دست قدرتی برتر از سرمایه‌دار قرار گرفت یعنی در دست دولت.
۵. ابتدا پول از بین رفت و واحد روزشمار کار بنام تروود بوجود آمد ولی چون بسیار ابتدایی و ساده بود و جوابگوی جامعه نبود دوباره پول روی کار آمد و بانک هم برای انتشار اسکناس روی کار آمد و در نتیجه آن برقراری آزادی بازرگانی بوجود آمد.
۶. دولت نه تنها از بین نرفت بلکه بر عکس کشورهای سرمایه‌داری روز به روز قوی‌تر شد.
۷. در مورد خانواده با افزایش بچه‌های رها شده و فساد و فحشا و اینکه بیش از نیمی از ازدواج‌ها منجر به **طلاق** شد به همین علت در سال ۱۹۴۹ محدودیت‌هایی را برای طلاق وضع کردند و مردم را تشویق به تشکیل خانواده کرده و آن را مایه افتخار دانستند.
۸. در زمینه وحدت جهانی با سیاست‌های غلط رهبران کشورهای کمونیستی تابع شوروی یکی پس از دیگری مستقل شدند مانند: یوگوسلاوی - مجارستان - چین و ....
۹. مورد آخر اینکه مردم و کارگران نه تنها آگاهی به دست نیاوردند و از خود بیگانگی بیرون نیامدند بلکه بر اثر اطاعت مطلق و بی‌چون و چرا از دستورات حزب کمونیست در وضعی بدتر از دوران قبل و حتی **کلیسا** قرار گرفتند چون که حزب هر گونه تجسس و فکر را ممنوع می‌کرد. (قلعه حیوانات نمونه‌ای اعتراض‌آمیز به این وضعیت لینی با وضعیت تداعی شده در اندیشه مارکسیست‌هاست).

منبع

سایت راسخون، برگرفته از مقاله «مارکسیسم»، تاریخ بازبایی ۱۳۹۶/۰۳/۲۱.